

شرایط نظریه «معنای زندگی» از دیدگاه سوزان ولف

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۲۶

طاهره اشراقی^۱

محمدرضا بیات^۲

چکیده

در دهه‌های اخیر، فیلسوفان تحلیلی با دفاع از «معنای زندگی» به مثابه یک مقوله هنجاری مستقل، تقلیل آن به دو مقوله هنجاری اخلاق و خوشبختی را ناروا دانسته‌اند. سوزان ولف نیز با ارائه شرایط انفسی و آفاقی برای یک نظریه معنای زندگی تلاش کرده است معنای زندگی را از دو مقوله اخلاق و خوشبختی جدا کند. او معتقد است یک نظریه معنای زندگی باید بتواند با ارائه ارزش‌های خاصی زمینه ارتباط هر فرد انسانی با ارزش‌هایی فراتر از ارزش‌های محدود خودش را فراهم کند و احساس رضایت در او پدید آورد، و در غیر این صورت نمی‌توان آن را از نظریه‌های هنجاری اخلاق و خوشبختی جدا کرد. او سپس با نقد و بررسی معیارهایی مانند استقلال منبع ارزش از فرد، داوری از نگرگاه سوم شخص، و افزایش توانایی‌های فرد و داور آرمانی که برای تشخیص ارزش‌های آفاقی معنابخش به زندگی پیشنهاد شده است، نتیجه می‌گیرد که نمی‌توان معیارهای قاطعی برای تشخیص ارزش‌های آفاقی ارائه داد. لذا بر این باور است که می‌توان بدون نظریه و با رجوع مستقیم به تجربه‌های خویش رفتارهای معنادار را از رفتارهای اخلاقی و توأم با خوشبختی تشخیص داد. اگرچه نظریه ولف با انتقاداتی مانند عدم امکان تشخیص رفتارهای معنابخش بدون نظریه و صرفاً با رجوع مستقیم به تجربه و نقض‌های کمبل و آرپلی مواجه است، ولی حتی در صورت پذیرش اشکالات فوق نیز می‌توان نظریه او را قابل دفاع دانست، زیرا توانسته است معنای زندگی را از دو مقوله زندگی اخلاقی و خوشبختی جدا سازد.

کلیدواژه‌ها

معنای زندگی، خوشبختی، اخلاق، سوزان ولف

۱. دانشجوی دکتری فلسفه دین، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (t.eshraghi@gmail.com)

۲. استادیار فلسفه دین، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) (mz.bayat@ut.ac.ir)

۱. مقدمه

به باور سوزان ولف، تا پیش از دوره جدید فیلسوفان کمتر درباره معنای زندگی سخن گفته‌اند، و بیشتر الهی‌دانان و درمانگران به آن پرداخته‌اند. مردم عادی نیز هر گاه احساس کنند که زندگی‌شان تهی یا کم‌عمق است به معنای زندگی توجه می‌کنند (Wolf 1997b, 2). اما هرچند در آثار بسیاری از فیلسوفان دوره‌های پیشامدرن از تعبیر «معنای زندگی» بهره گرفته نشده است، می‌توان پاسخ‌های درخوری را به این پرسش که چه چیزی - به فرض وجود - موجب معنادار شدن زندگی می‌شود در آثار آنان یافت. برای مثال، با نگاهی به آرای ارسطو (۳۸۲-۳۲۲ پ.م.) درباره انسان، اندیشه‌های توماس آکویناس (۱۲۲۵-۱۲۷۴ م.) درباره «رؤیت خجسته» و آرای ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴ م.) درباره «خیر اعلی» می‌توان پاسخ آنان به این پرسش را که انسان باید برای کدام غایت واپسین تلاش کند تا زندگی ارزشمند یا معناداری داشته باشد پیدا کرد.

گرچه در قرن بیستم اگزیستانسیالیست‌ها بیش و پیش از فیلسوفان تحلیلی و با شیوه و رویکردی متفاوت به معنای زندگی پرداخته‌اند، فیلسوفان تحلیلی نیز در چند دهه اخیر کوشیده‌اند تا با در نظر گرفتن «معنای زندگی» به عنوان مقوله‌ی هنجاری‌ای مستقل از هنجارهای «خوشبختی»^۱ و «اخلاق»^۲ راه را برای نظریه‌پردازی درباره معنای زندگی باز کنند. همان طور که تدئوس متز، فیلسوف تحلیلی معاصر، گفته است، در آغاز قرن بیستم معنای زندگی مقوله‌ی هنجاری مستقلی شمرده نمی‌شد، بلکه در بهترین حالت آن را به خوشبختی و اخلاق فرومی‌کاستند (Metz 2002, 782). از این رو، تلاش‌های فیلسوفان تحلیلی در دهه‌های اخیر معطوف به نشان دادن این مطلب بوده است که معنای زندگی را نمی‌توان به یکی از دو مقوله‌ی هنجاری اخلاق و خوشبختی فروکاست. البته این سخن بدین معنا نیست که ارزش‌های معنادار در عرض ارزش‌های هنجاری دیگر مانند ارزش‌های اخلاقی، دینی و زیباشناختی قرار می‌گیرند، بلکه فیلسوفان تحلیلی با ارائه‌ی تفسیری از ارزش نشان داده‌اند که هر نوع ارزشی نمی‌تواند به زندگی معنا دهد و تنها برخی از ارزش‌ها می‌توانند به زندگی معنا دهند. لذا، به رغم اختلاف نظرهای ایشان درباره این که چه چیز یا چیزهایی می‌توانند به زندگی هر فرد انسانی معنا بدهند یا برای معناداری زندگی او لازم‌اند، آنان کوشیده‌اند تا درباره معنای زندگی نظریه‌پردازی کنند (بیات، ۱۳۹۰، ۱۹-۲۰). تدئوس متز با گردآوری نظریه‌های موجود درباره معناداری نشان می‌دهد که نظریه‌پردازی در این

حوزه گسترش یافته است، به گونه‌ای که می‌توان این نظریه‌ها را ذیل سه رویکرد طبیعت‌گرایانه^۳، ناطبیعت‌گرایانه^۴ و فراطبیعت‌گرایانه^۵ دسته‌بندی کرد (Metz 2005, 312). اما مسئله اساسی این است که یک نظریه درباره معنای زندگی باید دارای چه شرایطی باشد تا بتوان اولاً آن را از نظریه‌های رقیب مانند نظریه‌های اخلاقی و خوشبختی جدا کرد، و ثانیاً بتوان با تکیه بر آنها از نظریه‌های معنای زندگی دفاع کرد. سوزان ولف در آثار خویش با ارائه شرایط یک نظریه معنای زندگی تلاش کرده است به پرسش‌های فوق پاسخ دهد. در این مقاله دیدگاه او را توضیح می‌دهیم و ارزیابی خواهیم کرد.

۲. نظریه ولف

اگرچه با تلاش فیلسوفان تحلیلی در دهه‌های اخیر روشن شده است که معنای واژگانی «معنا» به سه معنای ارزش، هدف و کارکرد است (بیات ۱۳۹۰، ص ۶۴)، اما ولف بر این باور است که همچنان معنای «معنا» در تعبیر «معنای زندگی» روشن نیست و در بیشتر موارد نمی‌توان معنای مشخصی از آن برداشت کرد؛ زیرا موضوع هر سه مقوله‌های هنجاری مانند اخلاق، دین و زیباشناسی یکی از معانی معنی «ارزش» است و روشن نیست که چه تفاوتی با یکدیگر دارند. لذا باید بتوان تمایز میان آنها را روشن کرد تا از ابهام درآیند. بنابراین اگر «معنای زندگی» را به معنای «ارزش» بگیریم، او کوشیده است با ارائه تفسیری از ارزش نشان دهد که نوع ارزش در معنای زندگی از ارزش در دو مقوله اخلاق و خوشبختی جدا است. ولف با ارائه شرایط یک نظریه درباره معنای زندگی نه تنها نوع ارزش در معنای زندگی را از ارزش در دو مقوله هنجاری دیگر متمایز کرده، بلکه بستر لازم برای نظریه‌پردازی درباره معنای زندگی را نیز فراهم ساخته است. در این بخش نظریه ولف درباره شرایط یک نظریه درباره «معنای زندگی» تحت عنوان احساس «رضایتمندی متناسب»^۶ با معنای زندگی در حامل معنا را توضیح می‌دهیم و سپس به ارزیابی آن خواهیم پرداخت. ولف معتقد است اگر یک نظریه «معنای زندگی» (۱) ارزش‌هایی را ارائه کند که هر فرد انسانی با ارتباط با آنها بتواند از محدوده بسته خویش^۷ فراتر رود، و در نتیجه (۲) به مدد این ارتباط بتواند احساس رضایت در او ایجاد کند، می‌توان آن را نظریه‌ای درباره «معنای زندگی» برشمرد، که با نظریه‌های اخلاقی و خوشبختی متمایز است.

پیش از توضیح نظریه ولف باید نظریه‌های ذیل رویکرد طبیعت‌گرایانه یعنی نظریه‌های انفسی^۸ و آفاقی^۹ را توضیح داد تا نظریه ولف به درستی فهم شود، زیرا نظریه او ناظر به

نقد این نظریه‌ها است. نظریه‌های انفسی مانند نظریه خلاقیت ریچارد تیلور با تفسیر انفسی از «ارزش» معتقدند که صرف نگاه مثبت حامل معنا به زندگی می‌تواند زندگی را معنا بخشد. او به اسطوره یونانی سیزیفوس اشاره می‌کند، که به دلیل افشای اسرار خدایان محکوم شده بود تا پایان عمر هر روز تخته سنگ بزرگی را از پایین تپه به بالای قله ببرد و برگرداند و به خدایان پیشنهاد کرد که اگر در رگ‌های او ماده‌ای تزریق کنند که بتواند نوع نگاه او را تغییر دهد زندگی او به رغم تکرار^{۱۱} معنادار خواهد بود، زیرا معنا تنها برخاسته از نوع نگاه حامل معنا است (Taylor 1970, 1-8). از سوی دیگر، نظریه‌های آفاقی مانند نظریه فایده‌گرایانه اروینگ سینگر^{۱۱} معتقدند که تنها ارتباط با ارزش‌های آفاقی، حتی اگر در درون حامل معنا نوعی نگاه و احساس مثبت هم نباشد، برای معناداری زندگی کافی است. ولف با نقد نظریه‌های انفسی و آفاقی از نوعی نظریه آفاقی کامل دفاع می‌کند، یعنی از ارزش تفسیری آفاقی دارد، ولی نگاه و احساس مثبت حامل معنا را نیز برای معناداری زندگی لازم می‌داند.^{۱۲} به تعبیر او، معنا «نتیجه تلاقی کشش انفسی با جاذبه آفاقی» است (Wolf 2010, 2). در این بخش هر دو مؤلفه فوق را توضیح خواهیم داد.

۲-۱. ارتباط با ارزشی فراتر از خود

ولف با تعبیر استعاری «ارتباط با بزرگ‌تر از خود» بر مؤلفه اساسی یک نظریه «معنای زندگی» تأکید می‌کند و معتقد است که یک نظریه «معنای زندگی» باید ارزش یا ارزش‌هایی را برای ارتباط انسان با آنها ارائه کند که بزرگ‌تر یا فراتر از خود انسان یا به بیان دیگر ارزشمندتر از داشته‌های موجود هر فرد انسانی باشد (Wolf 2010, 18). به باور ولف، با تکیه بر این مؤلفه می‌توان این نکته را به خوبی تبیین کرد که چرا نمی‌توان از معناداری زندگی زن عاشق ماهی خانگی^{۱۳} یا سیزیفوس دفاع کرد؟ زیرا هر دو در زندگی خویش با ارزش بزرگ‌تری ارتباط ندارند تا بتوانند به زندگی خویش معنا دهند. از این رو، اگر فرض کنیم که سیزیفوس سنگ را بالا و پائین می‌برد تا از حمله حشرات به زمین‌های انسان‌ها یا از شیوع بیماری ناشی از آن جلوگیری کند، یا فرض کنیم که فرد سیگار می‌کشد تا همسایه مبتلا به ایدز او درد کمتری را احساس کند، می‌توان از معناداری زندگی او دفاع کرد زیرا کارهای آنان با ارزشی فراتر از خویش ارتباط برقرار کرده‌اند. در غیر این صورت، بر خلاف دیدگاه تیلور که تنها بر نگاه مثبت حامل معنا تأکید دارد، زندگی سیزیفوس یا زن عاشق ماهی خانگی به هیچ وجه معنادار نخواهد شد، زیرا با تزریق ماده‌ای به رگ‌های

سیزیفوس او را در این توهم انداخته‌اند که زندگی معناداری دارد یا هوش و ذکاوت را از او ستانده‌اند تا دیگر نتواند زندگی معنادار را از بی‌معنا تشخیص دهد. به همین جهت، در هر دو فرض، هیچ کس دوست ندارد که سرنوشت سیزیفوس را تجربه کند. این گفته جان استوارت میل که «انسان ناراضی بهتر است تا خوکِ راضی یا سقراط ناراضی بهتر است تا احمق راضی» (Mill 1895, 14) بیانگر زندگی بی‌معنای سیزیفوس است. در واقع، به نظر ولف، میان علاقه سیزیفوس یا زن عاشق ماهی خانگی با موضوع مورد علاقه تناسبی برقرار نیست که بتواند به زندگی آنان معنا دهد. ولف در مؤلفه دوم این تناسب را توضیح می‌دهد.

۲-۲. احساس رضایت حامل معنا

ولف معتقد است هر فرد انسانی می‌کوشد تا با کسب منافع شخصی خویش به احساس خوبی در زندگی دست یابد. اما به باور او منافع شخصی و در نتیجه احساس خوب انواع گوناگونی دارد که باید میان آنها تفکیک کرد. با تفکیک میان احساس لذت و احساس رضایت یا منافع لذت‌جویانه و منافع رضایتمندانه، او بر این باور است که اگرچه احساس لذت و احساس معنا^{۱۴} (۱) کاملاً درونی و انفسی‌اند و بیانگر میزان کیفیت حامل لذت یا معنا هستند و (۲) احساس‌هایی پایدارند، ولی منشأ پیدایش آنها ارزش‌هایی کاملاً متفاوت است. به همین جهت، ولف بر این نظر است که همان‌طور که زندگی یک فرد می‌تواند سرشار از لذت باشد ولی همچنان از آن احساس رضایت نداشته باشد، می‌تواند معنادار هم باشد ولی توأم با رفاه و آسایش نباشد. او با اشاره به زندگی زن عشق ماهی خانگی یا زندگی سیزیفوس معتقد است که آنان از زندگی خویش لذت می‌برند ولی احساس رضایت نمی‌کنند، زیرا احساس رضایت از ارزش‌هایی برمی‌خیزد که فراتر از ارزش‌های محدود در زندگی هر فرد انسانی است یا، به تعبیر وی، برخاسته از یک خوبی^{۱۵} یا خوبی‌های بسیار بزرگ و ارزشمند در زندگی است، که در زندگی زن و سیزیفوس وجود ندارد. بنابراین، به باور ولف، یک نظریه معنادار، با تکیه بر تفسیری که از ارزش متناسب با معنای زندگی ارائه می‌دهد، باید ارزش‌هایی را برای معناداری زندگی ارائه کند که در زندگی انسان احساس رضایت ایجاد کند، نه احساس لذت. البته او معتقد است که راه‌های قطعی برای تشخیص این نوع از ارزش‌ها نداریم و باید به تجربه خویش تکیه کنیم. در ادامه این بحث را توضیح می‌دهیم و نقد و بررسی می‌کنیم.

بنابراین، در نظریه ولف ارتباط با ارزشی فراتر از خود و احساس رضایت حامل معنا توأم با هم می‌توانند به زندگی معنا دهند. لذا نه رضایت حامل معنا و نه صرف ارتباط با ارزشی فراتر از خویش برای معناداری زندگی کافی است، بلکه باید هر دو مؤلفه آفاقی و انفسی وجود داشته باشند تا بتوانند زندگی فرد را چنان تحت تأثیر قرار دهند که او از ارتباط با ارزش‌ها احساس رضایتی کند که متناسب با زندگی معنادار باشد (Wolf 2010, 33). البته نباید مؤلفه انفسی معنا یعنی احساس رضایت حامل معنا را با تفسیر انفسی از معنا یا ارزش یکی گرفت، زیرا نظریه ولف از تفسیر آفاقی از ارزش دفاع می‌کند و به همین جهت نظریه‌های انفسی را رد می‌کند، ولی معتقد است علاوه بر ارزش آفاقی باید حامل معنا هم از آن احساس رضایت داشته باشد.

ولف درباره تأثیر مؤلفه انفسی بر معنای زندگی بحث زیادی ندارد و گمان می‌کند که همگان بیش و کم درباره آن توافق دارند. اما درباره مؤلفه آفاقی نظریه خویش از دو جنبه یعنی (۱) تبیین دلایل اهتمام انسان‌ها به ارزش‌های آفاقی در زندگی خویش و (۲) راه‌های تشخیص ارزش‌های آفاقی متناسب با معنای زندگی بحث کرده است که بدان اشاره می‌کنیم، زیرا به گمان او، مؤلفه آفاقی معنای زندگی بسیار چالش‌برانگیز است و هنوز به اذعان خود ولف پاسخ فرجامین نیافته است (Wolf 2010, 47).

۳. دلایل اهتمام انسان‌ها به ارزش‌های آفاقی

ولف معتقد است انسان‌ها به دلایل گوناگون به ارزش‌های آفاقی توجه دارند و به همین جهت توجه انسان‌ها به ارزش‌های آفاقی را مؤید نظریه خویش گرفته است که به آن می‌پردازیم.

۳-۱. اهمیت انسان‌ها به نگاه دیگران به خویش

از نظر ولف، اگرچه نگاه «مثبت» هر فرد انسانی به خویش نیازی برآمده از عزت نفس است، ولی انسان‌ها نگاه دیگران به خویش را واقع‌بینانه‌تر می‌دانند، زیرا نگاه هر فرد انسانی به خویش توأم با نوعی جانبداری، یک‌سونگری و اولویت‌جویی است، ولی نگاه دیگران به خویش تا حدود زیادی فارغ‌دلانه، بی‌طرفانه و برابری‌طلبانه است. توماس نیگل، فیلسوف اخلاق معاصر، با استفاده از تعبیر استعاری «نگریستن از ناکجا»^{۱۶} یا، به تعبیر دیگران، «نگاه از چشمان خداوند»، معتقد است که انسان‌ها تمایل دارند تا نه تنها اشیاء بلکه خود

را بدون پیش‌داوری‌های خویش ببینند، زیرا انسان‌ها همواره در پی دستیابی به نوعی داوری عینی هستند و با نگاه دیگران، که تا حدود زیادی از منافع شخصی یا همان جانبداری، یک‌سونگری و اولویت‌جویی رهاست، می‌توانند به آن دست یابند (Nagel 1986, 190-209). البته، طبق توصیف فوق، ارزش آفاقی به معنای ارزش بین‌الذاتی است که با نگاه مشترک انسان‌های دیگر به دست می‌آید و انسان‌ها با اطمینان بیشتری بدان تکیه می‌کنند.

۲-۳. تمایل به زندگی اجتماعی و ارزش‌های مقبول آن

تمایل انسان‌ها به زندگی اجتماعی و ارزش‌های مقبول آن یکی دیگر از نکاتی است که ولف در تبیین اهتمام انسان‌ها به مؤلفه آفاقی برای معنای زندگی ارائه می‌کند، زیرا انسان‌ها با زندگی اجتماعی نوعی هویت پیدا می‌کنند و در نتیجه تمایل دارند تا بین خودشان و ارزش‌هایی مانند مبارزه با بی‌عدالتی، نگهداری یک بنای تاریخی یا سرودن شعر که جامعه انسانی آنها را تحسین کرده و ارج می‌نهد ارتباط پیدا کنند. به باور ولف، این تمایل چنان تأثیری دارد که افراد جامعه بدون توجه به آگاهی دیگران از کارهای ارزشمند خویش مشتاق به انجام آنها هستند، زیرا در واقع آنان هویت خود را از جامعه‌ای گرفته‌اند که این امور را ارزشمند می‌شمارد و بدون توجه به آنها احساس بی‌هویتی می‌کنند. به همین جهت، به گفته او «هنرپیشه طردشده یا مخترع یا جامعه‌شناسی که هیچ کس به پژوهش‌های او اعتنا نمی‌کند، به این امید کارهای ارزشمند خویش را انجام می‌دهند که می‌دانند ماه پشت ابر نمی‌ماند و روزی دیگران ارزش کارهای ایشان را خواهند دید» (Wolf 2010, 28).

۳-۳. نیاز به آرامش

دلیل دیگر اهتمام انسان‌ها به ارتباط با ارزش‌های آفاقی این است که انسان‌ها در مواجهه با برخی پدیده‌ها، مانند مرگ و آگاهی از نقش و جایگاه اندک و ناچیز خویش در عالم و بی‌تفاوتی عالم در مواجهه با مصائب و مشکلات زندگی خویش، دچار دلهره و اضطراب و ناامیدی می‌شوند. از این رو، با ارتباط با این نوع ارزش‌ها تلاش می‌کنند تا خویش را از این احساس‌های ناخوشایند دور سازند تا در سایه آنها بتوانند به آرامش برسند (Wolf 2010, 29).

۴. راه‌های تشخیص ارزش‌های آفاقی متناسب با معنای زندگی

با بیان دلایل اهتمام انسان‌ها به ارزش‌های آفاقی، ولف به راه‌های تشخیص ارزش‌های آفاقی متناسب با معنای زندگی می‌پردازد تا نشان دهد چگونه می‌توان ارزش‌هایی متناسب با معنای زندگی را شناخت. به بیان دیگر، او نشان می‌دهد که چه نوع ارزش‌هایی شایسته عشق و علاقه انسان‌ها هستند. همان گونه که مایکل استوکر اشاره کرده است، تناسب میان عشق و آنچه به آن عشق می‌ورزیم یکی از نشانه‌های زندگی خوب (معنادار) است (Stocker 1977). لذا صرف عشق ورزیدن به هر چیزی نمی‌تواند به زندگی معنا دهد یا دست‌کم عشق ورزیدن به امور ارزشمند بر غیر آن ترجیح دارد، زیرا به باور ولف در عشق ورزیدن به امور ارزشمند می‌توانیم با همه وجود و بدون خجالت و با چشمانی باز به آنها عشق بورزیم (Wolf 2002, 236). اما به گمان وی، اولاً بدون وجود معیار یا معیارهایی برای تشخیص ارزش‌های آفاقی معنابخش، کاملاً ممکن است به خطا رویم و حتی نتوانیم فرزندان خویش را در تشخیص راه درست از نادرست راهنمایی کنیم، ثانیاً در زمانه‌ای هستیم که نیروهای بازار علاقه‌های مردم را شکل می‌دهند و امکان دارد مردم تحت تأثیر آنها به اموری بها دهند که ارزش واقعی ندارند و چنین چیزی بسیار خطرناک است (Wolf 2002, 237).

او با توضیح و نقد معیارهایی که تاکنون برای تشخیص ارزش‌های معنابخش به زندگی ارائه شده، در نهایت، به این نتیجه می‌رسد که تشخیص ارزش‌های معنادار مسئله‌ای حل‌نشده در فلسفه باقی می‌ماند. در این بخش به آنها و نقدهای ولف اشاره می‌کنیم.

۴-۱. استقلال منبع ارزش از فرد

اتکای ارزشمندی هر پروژه یا فعالیت انسانی بر منبعی بیرون از تمایلات و منافع فرد یا به تعبیر دیگر مستقل از آنها یکی از معیارهایی است که ولف برای تشخیص ارزش‌های آفاقی معنابخش برشمرده است (Wolf 2010, 19). او با اشاره به دیدگاه هری فرانکفورت، که صرف عشق ورزیدن را برای زندگی معنادار کافی نمی‌داند و معتقد است علاوه بر عشق ورزیدن باید به این نکته هم توجه کنیم که به چه چیز عشق می‌ورزیم (Frankfurt 1999, 7 and Frankfurt 1999)، نتیجه می‌گیرد که هر فرد انسانی باید با ارزش‌های مستقل از خویش ارتباط پیدا کند تا بتواند زندگی معناداری داشته باشد. اما از دید او، به رغم اهمیت این ویژگی، به نظر می‌رسد که این معیار بیش از اندازه حداقلی است و نمی‌تواند ما را در

تشخیص زندگی معنادار از بی‌معنا یاری رساند، زیرا موارد زیادی مانند علاقه یک زن به ماهی خانگی خویش دارای این معیارند، ولی آنها را بی‌معنا می‌دانیم. از این رو، بی‌معنایی علاقه یک زن به ماهی خانگی خویش به این دلیل نیست که به منبع مستقلی اتکا ندارد، بلکه از آن روست که آن منبع مستقل ارزش و شایستگی کافی برای صرف وقت و انرژی را ندارد و باید به جای آن از منابع ارزشمندی بهره جست که بتوانند به زندگی فرد معنا ببخشند (Wolf 2010, 38).

۲-۴. داوری از نگرگاه دیگران

معیار دیگری که ولف بدان اشاره کرده است تشخیص ارزشمندی یک پروژه یا رفتار انسانی از منظر دیگران است که مستقل از دیدگاه‌ها و دلستگی‌های حامل ارزش است، وگرنه مستلزم خطاهای آشکاری خواهد شد؛ زیرا اولاً کاملاً ممکن است، برای مثال، فردی بر اثر استعمال مواد مخدر شمردن کاشی‌های حمام یا دیدن چندباره فیلم «پدر بهتر می‌داند» را معنابخش بیابد، یا یک عضو فرقه مذهبی، بر اثر تعصب، فرمانبرداری مطلق از فرامین رهبر خویش را ارزشمند بداند و احساس رضایتمندی کند، ولی رفتارهای او از ارزش معنابخش برخوردار نباشند؛ و ثانیاً ممکن است، برعکس، فرد در کاری که انجام می‌دهد معنایی نیابد، ولی در واقع از نظر دیگران کار او با ارزش باشد. پس نباید فعالیت‌های فرد را از منظر او سنجید، بلکه باید از دید افرادی غیر از خود او نگرست تا کمتر دچار خطا شویم. هرچند پذیرش داوری دیگران می‌تواند هر فرد انسانی را از داوری‌های کاملاً منفی یا کاملاً مثبت درباره خویش دور سازد، اما ولف معتقد است که این معیار هم نمی‌تواند راهگشا باشد، زیرا اگرچه بعضی از مردم برای دوری از امکان خطا در تشخیص ارزش‌های متناسب با معنای زندگی به ارزش‌گذاری طیف‌های تأثیرگذار و مهم جامعه به مثابه داوری از منظر سوم‌شخص توجه می‌کنند، اما به همان دلیلی که ارزش‌گذاری فردی نشان‌دهنده ارزش حقیقی چیزی نیست، ارزش‌گذاری همگانی یا گروهی هم بیانگر ارزش واقعی نیست. اگر یک فرد می‌تواند در ارزش‌گذاری فردی خطا کند، تضمینی وجود ندارد که گروهی از افراد خطا نکنند. با مطالعه تاریخی می‌توان نشان داد که بسیاری از جوامع در تعیین ارزش‌ها به بیراهه رفته‌اند و چنین چیزی جز با گذر زمان مشخص و معلوم نمی‌شود. لذا ولف بر این نظر است که همان‌طور که کاملاً ممکن است که یک فرد در تشخیص ارزش اشتباه کند، همگان نیز ممکن است در تشخیص آنها خطا

کنند، و از این رو تشخیص این ارزش‌ها بیرون از اندازه توان ادراک انسان‌ها شمرده شود. البته او معتقد است که به رغم مشکل فوق بسیاری از ارزش‌ها وجود دارند که همگان می‌توانند بدون خطا درباره آنها داوری کنند و از دسترس فهم همگان بیرون نیستند (Wolf 2010, 45). ولی او بیش از این مقدار پیش نمی‌رود و درباره مصادیق ارزش‌های معنابخشی که همگان می‌توانند بدون خطا تشخیص دهند سخنی نمی‌گوید، زیرا دغدغه اساسی او این است که با بیان ناتوانی دیدگاه‌های انفسی و آفاقی در تبیین معناداری زندگی صرفاً از لزوم ارزش‌های آفاقی در معنای زندگی دفاع کند.

۳-۴. افزایش توانایی‌های فرد

به باور ولف، هر گونه ارزشی که بتواند به رشد و توسعه توانایی‌های فرد کمک کند می‌تواند معیاری برای تشخیص ارزش‌های معنابخش شمرده شود. با بررسی مواردی که نمی‌توانند به زندگی معنا دهند، او نشان می‌دهد که کاستی و نقص این موارد در این است که وقت و انرژی فرد را هدر می‌دهند. پس باید به کارها و پروژه‌هایی پرداخت که توانایی‌های فرد را افزایش دهند. به باور ولف، با تکیه بر این معیار، می‌توان معناداری حجم گسترده و متنوعی از فعالیت‌های اخلاقی، هنری، علمی و... را تبیین و از معنابخشی آنها دفاع کرد (Wolf 2010, 37). بنابراین، هر کس بتواند در یک حرفه ویژه توانایی‌های خود را افزایش دهد و مانند یک دهنده، یک نوازنده یا یک سرآشپز به برتری دست یابد، زندگی معناداری خواهد داشت. اگرچه این پاسخ کمابیش راهگشا است، ولی همچنان کافی نیست و نیاز به معیارهای دیگری دارد؛ زیرا همان طور که از مثال‌های ولف روشن است، نمی‌توان گفت هر گونه افزایش توانایی معنابخش است، بلکه باید افزایش توانایی‌ها برای خویش و دیگران مثبت و مفید یا به تعبیر دقیق‌تر ارزشمند باشند، وگرنه افزایش برخی توانایی‌ها مانند افزایش توانایی در ساخت مواد مخدر نمی‌تواند معنابخش باشد.

۴-۴. داور شایسته

انسان‌ها معمولاً در زندگی روزمره خویش مانند انتخاب یک ماشین یا خانه یا همسر با تکیه بر الگوی داور شایسته یا ناظر آرمانی تصمیم می‌گیرند، یعنی فرض می‌کنند که اگر انسانی آگاه، بادرایت، دقیق و خیرخواه بود که مانند انسان‌های عادی در این جهان هیچ مانعی برای انتخاب خویش نداشت، با تکیه بر چه معیارهایی گزینه مورد نظر خویش را از

میان دیگر گزینه‌ها انتخاب می‌کرد؟ انسان‌های عادی معمولاً با مشکلات و موانعی مواجه هستند که نمی‌توانند به تمام معیارها دست پیدا کنند، ولی می‌توانند تا حدود زیادی به آنها نزدیک شوند. تکیه بر تشخیص یک داور صالح و شایسته^{۱۷} یا به تعبیر دیگر ناظر آرمانی برای تشخیص ارزش‌های معنابخش معیار دیگری است که ولف بدان اشاره کرده می‌کند. این داور دارای ویژگی‌های لازم و کافی مانند عقل، درایت، هوش، اطلاعات جامع درباره موضوع، بی‌طرفی، خیرخواهی و... است. به باور ولف، این معیار نوعی ارجاع به یک الگوی آرمانی یا فرضی است که نمی‌تواند الگوی انسان‌ها قرار بگیرد، زیرا موقعیت آرمانی با موقعیت واقعی انسان‌ها کاملاً متفاوت است و نمی‌تواند ملاک‌های مناسبی برای تشخیص ارزش‌های معنابخش ارائه دهد (Wolf 2010, 46).

۵. راه‌حل نهایی ولف

از نظر ولف، داوری‌های انسان‌ها در دوران کودکی درباره این که چه چیزی ارزشمند و چه چیزی هدر دادن وقت است تحت تأثیر تجربه‌ها و دیگر تأثیرات فرهنگی شکل می‌گیرد و در دوران‌های بعد در مواجهه با دیدگاه‌های مختلف و رشد دامنه تجربه‌های انسان‌ها اصلاح می‌شود و بهبود می‌یابد. این فرآیندی همیشگی و مداوم است، زیرا نه تنها به دلیل آن که داوری‌های انسان‌ها درباره ارزش‌ها همواره به گونه‌ای آزمون‌پذیر است، بلکه در برخی لایه‌ها، با گذشت زمان، خود ارزش‌ها نیز دگرگون و با ارزش‌هایی نو جایگزین می‌شوند. ولف معتقد است که اگرچه وجود این مشکلات به فقدان یک مرجع نهایی برای تشخیص ارزش‌های معنادار خواهد انجامید، ولی نباید در پرسشگری و کندوکاو برای یافتن ارزش‌های متناسب با معنای زندگی تردید کرد (Wolf 2011, 36-37).

از نظر ولف، هرچند ما شواهد و قراین خوبی برای رد دیدگاه‌های انفسی حداکثری درباره سرشت ارزش‌های معنادار داریم، اما هنوز با ارائه دیدگاه آفاقی قابل قبولی از ارزش‌های معنادار فاصله داریم. بنابراین او معتقد است که با تکیه بر تجربه‌ها، اطلاعات و اندیشه‌های خویش و بدون نیاز به نظریه خاصی درباره معنای زندگی می‌توانیم به این پرسش‌ها پاسخ دهیم و دیدگاه‌های خویش درباره ارزش‌های معنابخش را به یکدیگر نزدیک کنیم. دیدگاه اخیر او موجب شده است تا با گشاده‌دستی به ارزش‌های معنابخش بنگرد و زندگی بیشتر مردم را معنادار بداند (Wolf 2011, 37). البته خود او به اشکالات دیدگاه خویش توجه دارد و بر این باور است که لازمه پذیرش چنین دیدگاهی معنادار

شمردن کارهایی مانند رکوردهای گینس، از قبیل سریع غذا خوردن، نشستن مثل قورباغه و... است که بی تردید قابل پذیرش نیستند (Wolf 2011, 47). او می‌پذیرد به دلیل عدم ارائه ملاک و معیار مشخص عده‌ای گمان می‌برند که اصلاً چنین ارزش‌هایی وجود ندارد. اما ولف معتقد است که حتی اگر نتوانیم درباره معیارهای تشخیص ارزش‌های معنادار به نتیجه برسیم، صرف توجه به مؤلفه‌های آفاقی می‌تواند ما را در دستیابی به آنها تشویق و ترغیب کند و قطعاً وجود آنها از نبودشان بهتر است. لذا او بر این نظر است که حتی اگر هیچ نظریه فلسفی درباره زندگی معنادار نداشته باشیم، همچنان می‌توانیم در عمل زندگی معناداری داشته باشیم؛ زیرا صرف توجه به معناداری زندگی می‌تواند سبب شود فرد درباره معنای زندگی خویش تأمل کند و در نتیجه تغییری پدید آورد (Wolf 2011, 38). پس، از نظر او، می‌توانیم با تأمل در معنای زندگی، هرچند به صورت غیرمستقیم، زندگی خود و فرزندان و دانش‌آموزانمان را معنادارتر سازیم. تأمل بی‌واسطه درباره معنای زندگی و دسته‌بندی‌های آن می‌تواند به ما کمک کند تا خویش و ارزش‌های خویش را بهتر بشناسیم و نقش علاقه‌ها و فعالیت‌های خود در زندگی را ارزیابی کنیم. با توجه به آنچه بیان شد، می‌توان گفت دیدگاه ولف درباره معنای زندگی بیشتر جنبه سلبی دارد، یعنی با تأمل درباره معنای زندگی درمی‌یابیم که چه اموری معنادار نیستند. به همین سبب، ارزش‌های معنادار گستره فراخی پیدا می‌کنند و بسیاری از کارها و فعالیت‌های انسان‌ها مانند دیدار یک دوست در بیمارستان یا فلسفه‌ورزی یا باغبانی و یا حتی تهیه یک دسر عالی نیز معنادار می‌شوند و دیگر مجبور نیستیم رفتارهای خویش را به رفتارهای اخلاقی و خوشبختی تقلیل دهیم و رفتارهایی مانند موارد فوق را با سختی در یکی از این دو مقوله جای دهیم و به نوعی آنها را به یکی از آن دو مقوله تقلیل دهیم. از این‌رو، اگر معنای زندگی را مقوله‌ای متمایز بدانیم، می‌توانیم کارهایی را که در ما احساس رضایت ایجاد می‌کنند معنادار بشماریم و لزوماً از منظر اخلاقی یا لذت‌جویانه به آنها ننگریم (Wolf 2011, 5).

۶. نقد و بررسی نظریه ولف

۶-۱. نقد کمبل

استیون کمبل مور با تقسیم رفتارها در زندگی به (۱) معنادار یا معنازا، (۲) معنازدا^{۱۸}، و (۳) خشی، یعنی رفتاری که نه دارای ارزش منفی است و نه مثبت، و احساس‌های حامل

معنا به احساس (۱) رضایت، (۲) نارضایتی، و (۳) خنثی، معتقد است که نظریه ولف تنها ناظر به رفتارهای معنادار و احساس رضایت حامل معنا است و به رفتارهای معنازدا و خنثی و احساس‌های نارضایتی و خنثی در حامل معنا توجه نکرده است.

جدول ۱. نمودار فروض نه‌گانه کمبل

مؤلفه آفاقی	مؤلفه انفسی
۱ ارزش آفاقی معنازا برای زندگی	رضایت حامل معنا
۲ ارزش آفاقی معنازا برای زندگی	خنثی
۳ ارزش آفاقی معنازا برای زندگی	عدم رضایت حامل معنا
۴ ارزش آفاقی معنازدا از زندگی	رضایت حامل معنا
۵ ارزش آفاقی معنازدا از زندگی	خنثی
۶ ارزش آفاقی معنازدا از زندگی	عدم رضایت حامل معنا
۷ ارزش آفاقی خنثی برای زندگی	رضایت حامل معنا
۸ ارزش آفاقی خنثی برای زندگی	خنثی
۹ ارزش آفاقی خنثی برای زندگی	عدم رضایت حامل معنا

کمبل با ارائه موقعیت‌های نه‌گانه فوق ادعا می‌کند که برخی فروض فوق، به رغم این که ارزش معنازدا یا منفی دارند، نسبت به گزینه‌های رقیب ترجیح دارند (Campbell and Nyholm 2015, 702). او با اشاره به فرض چهار، که رفتار فرد کاملاً دارای ارزش معنازدا است ولی فرد از رفتار خویش احساس رضایت می‌کند، و فرض شش، که رفتار فرد مانند فرض چهار کاملاً دارای ارزش معنازدا است ولی فرد از رفتار خویش احساس رضایت نمی‌کند، نتیجه می‌گیرد که از میان دو فرض فوق فرض چهار ترجیح دارد، زیرا اگرچه فرد در فرض چهار با ارزش معنازدا ارتباط برقرار کرده و در نتیجه یکی از شرایط نظریه ولف را ندارد، ولی مؤلفه انفسی یعنی احساس رضایت حامل معنا را دارد؛ ولی فرد در فرض شش هیچ یک از شرایط ولف را ندارد. پس به رغم وجود رفتار معنازدا در فرض چهار باید آن را بر فرض شش ترجیح داد. اما نظریه ولف ناتوان از توجیه انتخاب فرض چهار است، زیرا ولف وجود هر دو شرط را لازم می‌داند و بدون آنها زندگی را معنادار نمی‌داند. لذا کمبل با ارائه تفسیر دیگری از نظریه ولف تلاش می‌کند ترجیح برخی فروض را توجیه کند. او با تفسیر نظریه ولف درباره لزوم شرایط زندگی معنادار به لزوم تناسب میان ارزش‌های آفاقی و احساس حامل معنا به مثابه مؤلفه انفسی بر این باور است که طبق نظریه ولف می‌توان ترجیح فرض ششم بر فرض چهارم را توجیه کرد، زیرا به

باور او در این فرض، بر خلاف فرض چهارم، بین مؤلفه آفاقی (ارزش معنادار) و انفسی (عدم رضایت) تناسب برقرار است، ولی در فرض چهارم این تناسب برقرار نیست و فرد از ارزش معنادار احساس رضایت می‌کند (Campbell and Nyholm 2015, 703). اما این معیار به تنهایی نمی‌تواند معناداری فرض ششم را توجیه کند، زیرا تناسب میان آنها یک معیار صوری است و بدون توجه به معیار محتوایی یعنی نوع ارزش نمی‌تواند معیار مناسبی باشد. به نظر می‌رسد که انتقاد کمبل به ولف وارد نیست، و در نتیجه نیازی به تفسیر دیگری هم از نظریه او نیست. زیرا با تفکیک میان معناداری یک رفتار و لزوم انتخاب و ترجیح یک رفتار از میان دو رفتار بی‌معنا می‌توان گفت که طبق نظریه ولف رفتارها در هر دو فرض چهارم و شش بی‌معنا هستند، ولی گاهی باید از میان دو رفتار بی‌معنا گزینه‌ای را برگزید که دست‌کم یکی از شرایط را داشته باشد و این نوع انتخاب با نظریه ولف ناسازگار نیست، زیرا این انتخاب به معنای معنادار شمردن آن نیست، بلکه به معنای انتخاب رفتاری است که بی‌معنایی کمتری دارد، یا به تعبیر دیگر انتخاب بین بد و بدتر یا رفتار بی‌معنا و بی‌معناتر است.

۲-۶. نقد آرپلی

نومی آرپلی^{۱۹}، با اشاره به گزارش سایت Marryourpet درباره بسیاری از انسان‌ها که از زندگی خود با نگهداری حیوان خانگی احساس رضایت می‌کنند، نتیجه می‌گیرد که طبق نظریه ولف باید معناداری زندگی شمار زیادی از مردم را انکار کنیم و ریشه احساس ایشان را نوعی فریب یا توهم یا حتی نوعی افسردگی بدانیم و تنها مواردی مانند ارتباط افراد با دیگران مانند معشوقه یا رفیق دیرینه یا والدین یا حتی یک رفاقت ساده هرروزه را معنادار بشماریم. اما به باور او، نمی‌توان معناداری زندگی بسیاری از مردم را با تکیه بر نظریه ولف توجیه کرد، زیرا مواردی وجود دارد که می‌توان زندگی را صرفاً با تکیه بر احساس رضایتمندی فرد و بدون وجود ارتباط با ارزش‌های آفاقی متناسب با معنای زندگی معنادار شمرد. پس به باور او، به طور مطلق نمی‌توان گفت که اگر نگهداری ماهی خانگی نمی‌تواند زندگی یک بزرگسال را معنا دهد، نمی‌تواند زندگی یک بچه عقب‌مانده را نیز معنا ببخشد. چنین کاری می‌تواند به پرورش مهارت کودک کمک کند و به او احساس افتخار دهد یا باعث توجه بزرگ‌ترها و دیگر بچه‌ها به او شود، و بنابراین می‌تواند به زندگی او معنا دهد.

اگرچه نگهداری ماهی خانگی ارزش متناسب با معنای زندگی ندارد، ولی می‌تواند به زندگی یک بچه عقب‌مانده معنا دهد (Wolf 2010, 86-87).^{۲۰}

ولف با دفاع از نظریه خویش معتقد است که اولاً همان طور که به مدد نظریه او می‌توان معناداری زندگی بسیاری از انسان‌ها را تبیین کرد، می‌توان بی‌معنایی بسیاری از زندگی‌ها را نیز تبیین کرد، مانند زندگی فردی که تمام روز را در خیابان‌ها پرسه می‌زند یا ولگردی می‌کند یا زندگی فردی که تمام روز سیگار می‌کشد؛ ثانیاً مواردی مانند مثال آرپلی ناقض نظریه او نیست، زیرا معنابخشی نگهداری ماهی خانگی برای یک کودک عقب‌مانده بدان جهت نیست که نگهداری ماهی خانگی دارای ارزشی آفاقی متناسب با معنای زندگی است، بلکه بدان سبب است که شرایط خاص و واقعی کودک عقب‌مانده بدان ارزش بخشیده و باعث افزایش توانایی‌های او شده است. این نوع ارزشمندی نیز آفاقی است، یعنی محصول نگاه کودک عقب‌مانده نیست، بلکه محصول شرایط واقعی زندگی او است که برای هر کودک دیگر نیز معنابخش خواهد بود. به عبارت دیگر، همان طور که آرپلی گفته است، معناداری زندگی کودک عقب‌مانده برخاسته از نگهداری ماهی خانگی نیست، بلکه برخاسته از ارزش آفاقی دیگری مانند پرورش مهارت یا توجه بزرگ‌ترها به اوست. البته ولف در پاسخ به آرپلی پیشنهاد می‌کند که اگر بتوانیم رفتاری را به فرزندان خویش توصیه کنیم این بدان معنا است که می‌توان آن را معنابخش شمرد. اما به نظر می‌رسد که این پاسخ ولف درست نیست، زیرا لزوماً نمی‌توان گفت که هر رفتاری را که می‌توانیم به فرزندان خویش توصیه کنیم معنابخش است، چرا که کاملاً امکان دارد در توصیه به فرزندان خویش خطا کنیم و به آنان توصیه‌هایی کنیم که تنها در آنان احساس لذت ایجاد کند، نه احساس رضایت.

۳-۶ کلی بودن شرایط نظریه ولف

اگرچه ولف با ارائه شرایط یک نظریه معنادار توانست از تمایز مقوله معنای زندگی با دو مقوله هنجاری اخلاق و خوشبختی دفاع کند، ولی هر دو شرط او کلی‌اند و به مدد آنها نه می‌توان ارزش‌های فراتر از ارزش‌های محدود زندگی هر فرد انسانی را تعیین کرد، نه درباره احساس رضایت داوری کرد. زیرا هم فراتر بودن ارزش‌ها در مقایسه با افراد متفاوت است و هم پیدایی احساس رضایت در آنان متغیر است. البته ولف با تفکیک احساس رضایت از احساس لذت کوشیده است معنای روشنی از احساس رضایت ارائه کند. با این حال،

اگرچه احساس رضایت تا حدود زیادی از احساس لذت قابل تمییز است، ولی همچنان گستره و قلمرو ارزش‌هایی که می‌توانند احساس رضایت در فرد ایجاد کنند روشن نیست. همچنین، اگر احساس رضایت حامل معنا در مقام اول‌شخص باشد، که به نظر می‌رسد ولف همین برداشت را دارد، این اشکال پدید می‌آید که احساس رضایت حامل معنا در مقام اول‌شخص تا حدود زیادی معناداری را به احساس انسان‌ها وابسته می‌سازد، و نه تنها احتمال خطای حامل معنا در احساس رضایت را افزایش خواهد داد، بلکه امکان داوری درباره خطا را هم از بین می‌برد. زیرا طبق این برداشت، احساس حامل معنا در مقام اول‌شخص، حتی اگر خطا کرده باشد، معیار داوری است. اما اگر احساس رضایت در مقام سوم‌شخص باشد، بدان معنا که ارتباط با ارزش‌های آفاقی متناسب با معنای زندگی باید این احساس را در فرد ایجاد کند، حتی اگر خود او چنین احساسی نداشته باشد، احساس رضایت وابسته به احساس حامل معنا نخواهد بود و از منظر سوم‌شخص می‌توان گفت که باید این احساس در حامل معنا پیدا شود، حتی اگر خود او چنین احساسی نداشته باشد. اما اشکال اساسی این است که طبق این تقریر جنبه انفسی معنا نادیده گرفته شده است، که هم خلاف دیدگاه ولف است، هم قابل دفاع نیست؛ زیرا علاوه بر این که احساس رضایت از منظر سوم‌شخص را نمی‌توان احساس رضایت حامل معنا نامید و به او نسبت داد، بر فرض امکان انتساب رضایت به حامل معنا، به تحمیل رضایت بر حامل معنا نیز خواهد انجامید.

۴-۶. امتناع استفاده از تجربه بدون وجود نظریه

اگرچه راه‌حل نهایی ولف قابل دسترس به نظر می‌رسد، ولی اولاً تکیه بر تجربه بدون وجود نظریه ناممکن است و همواره انسان‌ها به مدد نظریه‌های خویش از تجارب فردی و همگانی بهره می‌برند. لذا اگرچه می‌توان در عمل زندگی معناداری داشت، ولی این بدان معنا نیست که به نظریه درباره معنای زندگی نیازی نیست، زیرا بدون نظریه چگونه می‌توان از معناداری زندگی در مقام عمل دفاع کرد. البته کاملاً امکان دارد که در مواجهه با تجارب به نظریه‌ای که به مدد آن تجربه را تفسیر می‌کنیم توجهی نداشته باشیم، ولی این نکته بدان معنا نیست که بدون نظریه از تجارب خویش استفاده می‌کنیم. ایان باربور بر این نکته تأکید کرده است که مشاهده‌ها و داده‌ها گرانبار از نظریه‌اند و هیچ زبانی و در نتیجه هیچ فهمی بدون نظریه به دست نمی‌آید و متکی به نوعی نظریه است (Barbour 1997,)

108). ثانیاً نمی‌توان این سخن ولف را پذیرفت که نظریه‌های آفاقی‌ای که تاکنون عرضه شده‌اند قابل دفاع نیستند و نتوانسته‌اند در تشخیص ارزش‌های معنادار کمک کنند، زیرا هر یک از این نظریه‌ها ناظر به مؤلفه یا مؤلفه‌های خاصی است که به مدد آنها می‌توان تا حدود زیادی ارزش‌های معنادار را تشخیص داد.

۵-۶. نقد ولف بر نظریه اخلاقی کانت

طبق نظریه اخلاقی کانت، در هیچ شرایطی نمی‌توان فعل اخلاقی را کنار گذاشت، وگرنه رفتاری غیرعقلانی انجام داده‌ایم؛ زیرا به باور او عقل عملی یا اراده آزاد خود قانون‌گذار است و چنانچه رفتاری از او سر زند که نتواند به قانون تبدیل شود، خویش را نقض کرده است. ولف، با تکیه بر تفسیر برنارد ویلیامز از قاعده اخلاقی کانت، معتقد است قاعده اخلاقی کانت ناظر به انتخاب بین رفتار اخلاقی و رفتار توأم با خوشبختی است؛ زیرا در آنها اختلاف بین تأمین منافع فردی و ارزش‌های اخلاقی است که بی‌تردید منافع فردی بر رفتار اخلاقی ترجیح عقلانی ندارد. اما اگر تمایز بین معنا و اخلاق را بپذیریم، دیگر نمی‌توان از ترجیح همیشگی اخلاق دفاع کرد. ویلیامز با ارائه مثالی می‌گوید فرض کنید که گوگین هنرمند خلاق است که فکر می‌کند اگر مکان زندگی خویش را به تاهیتی برود بهتر می‌تواند استعداد نقاشی خود را شکوفا سازد، زیرا در تاهیتی منظره‌های زیباتری وجود دارد که با نقاشی آنها می‌تواند استعداد خویش را شکوفا کند. اما نقل مکان به تاهیتی مستلزم جدایی از خانواده است که رفتاری غیراخلاقی است. با این حال، او توانایی‌های خویش را کاملاً بررسی کرده و تصمیم می‌گیرد به تاهیتی برود و خانواده خویش را ترک کند تا زندگی خود را معنادار سازد (Williams 1981, 22-23). به باور ویلیامز، انتخاب گوگین بین یک رفتار معنادار و اخلاقی قابل توجیه است و با دیدگاه کانت هم ناسازگاری ندارد، زیرا رفتار اخلاقی در بستر زندگی معنادار شکل می‌گیرد و در زندگی بی‌معنا زمینه‌ای برای رفتار اخلاقی نیست. لذا ولف تأکید می‌کند در موقعیتی که زندگی بی‌معنا است، ترجیح ارزش‌های معنابخش بر رفتار اخلاقی نه تنها روا بلکه لازم است، زیرا بدون آن نمی‌توان رفتار اخلاقی داشت، مگر اینکه رفتار اخلاقی در شرایط خاصی بتواند به زندگی فرد معنا ببخشد. اما اگر موقعیت دیگری را فرض کنیم که انتخاب رفتار معنادار مستلزم نقض یا طرد رفتار اخلاقی نباشد، فرد باید رفتار اخلاقی خویش را انجام دهد و معنای زندگی خود را از جای دیگری کسب کند (Wolf 1997b, 313-315).

۷. نتیجه‌گیری

ولف درصدد ارائه نظریه‌ای درباره معنای زندگی نیست، بلکه با ارائه شرایط یک نظریه «معنای زندگی» کوشیده است تا از «معنای زندگی» به مثابه مقوله‌ای متمایز از دو مقوله هنجاری اخلاق و خوشبختی دفاع کند. به نظر می‌رسد که او با تکیه بر شرایط (۱) رضایت حاصل معنا و (۲) ارتباط او با ارزش‌های آفاقی متناسب با معنای زندگی توانسته است از دیدگاه خویش دفاع کند. طبق دیدگاه او، از یک سو، اگرچه ارزش‌های اخلاقی ارزش‌هایی متناسب با معنای زندگی هستند، ولی اگر توأم با رضایت فاعل اخلاقی نباشند، معنابخش نخواهند بود. به عبارت دیگر، هیچ یک از نظریه‌های فضیلت‌گرا، غایت‌گرا و وظیفه‌گرا در اخلاق هنجاری رضایت فاعل اخلاقی را برای داوری درباره اخلاقی بودن رفتار او شرط نمی‌دانند و بدون آن هم رفتار فرد را اخلاقی می‌دانند، ولی طبق نظریه ولف، لزوماً هر رفتار اخلاقی معنادار نیست، بلکه اگر رفتار اخلاقی توأم با رضایت فاعل اخلاقی باشد، معنادار خواهد شد. از سوی دیگر، مقوله خوشبختی هیچ کدام از شروط نظریه ولف را ندارد، و از این رو مقوله‌ای کاملاً متمایز از معناداری است، زیرا اولاً خوشبختی برخاسته از ارزش متناسب با معنای زندگی نیست، بلکه برخاسته از ارزش‌هایی است که احساس لذت را در انسان‌ها ایجاد می‌کنند؛ ثانیاً و به همین دلیل خوشبختی یا زندگی توأم با رفاه و آسایش احساس لذت در فرد ایجاد می‌کند، نه احساس رضایت. در نتیجه، مقوله هنجاری خوشبختی نیز کاملاً از مقوله معناداری متمایز است. بنابراین، اگر نظریه هنجاری‌ای بتواند شرایط نظریه ولف را داشته باشد، نظریه‌ای درباره معنای زندگی است، وگرنه نظریه‌ای اخلاقی یا خوشبختی خواهد بود.

کتاب‌نامه

- بیات، محمدرضا. ۱۳۹۰. دین و معنای زندگی در فلسفه تحلیلی. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
 کامو، آلبر. ۱۳۸۵. افسانه سیزیف. ترجمه محمود سلطانی. تهران: حامی.
 Barbour, Ian Graeme. 1997. *Religion and Science, Historical and Contemporary Issues*. HarperCollins.
 Campbell, Stephen M., and Sven Nyholm. 2015. "Anti-Meaning and why it Matters." *Journal of the American Philosophical Association* 1(4): 694-711.

- Frankfurt, Harry B., and Harry G. Frankfurt. 1999. *Necessity, Volition, and Love*. Cambridge University Press.
- Metz, Thaddeus. 2002. "Recent Work on the Meaning of Life." *Ethics* 112(4): 781-814.
- Metz, Thaddeus. 2005. "Introduction (to a special issue on meaning in life)." *Philosophical Papers* 34(3): 311-329.
- Mill, John Stuart. 1895. *Utilitarianism*. London: George Routledge & Sons.
- Nagel, Tomas. 1986. *The View from Nowhere*. New York and Oxford: Oxford University Press.
- Stocker, Michael. 1977. "The Schizophrenia of Modern Ethical Theories." *The Journal of philosophy* 73(14): 453-466.
- Taylor, Richard. 1970. *Good and Evil: A New Direction*. New York: Macmillan.
- Williams, Bernard. 1981. *Moral Luck*. Cambridge University Press.
- Wolf, Susan. 1997a. "Happiness and Meaning: Two Aspects of the Good Life." *Social Philosophy and Policy* 14: 207-225.
- Wolf, Susan. 1997b. "Meaning and Morality." In *Proceedings of the Aristotelian Society*, vol. 97, no. 1, pp. 299-316. Oxford: Oxford University Press.
- Wolf, Susan. 2002. "The True, the Good, and the Lovable: Frankfurt's Avoidance of Objectivity," pp. 227-252, in *The Contours of Agency: Essays on Themes from Harry Frankfurt*, edited by Sarah Buss and Lee Overton, Cambridge: MIT Press.
- Wolf, Susan. 2010. *The Meaning in Life and why it Matters*. Princeton University Press.

یادداشت‌ها

۱. Happiness. این واژه در آثار فیلسوفان دارای معانی گوناگونی است، لذا در فارسی نیز معادل‌های متعددی نظیر خوش‌باشی، شادی، خوشبختی و غیره برای آن پیشنهاد شده است. در این مقاله برای آن معادل «خوشبختی» انتخاب شده است، زیرا منظور ولف از این واژه ارزش‌هایی است که به تأمین لذت

یا رفاه و آسایش انسان‌ها به مثابه یک وضعیت مربوط می‌شوند، نه یک لحظه خوشی و شادمانی که معادل خوش‌باشی است.

2. morality
3. naturalist
4. non-naturalist
5. Supernaturalist
6. fitting fulfillment view
7. The larger-than-oneself view
8. Subjective Theores
9. Objective Theores

۱۰. کامو، با تکیه بر تکراری بودن، زندگی سیزیفوس را ملال‌آور، بی‌هوده، بی‌ثمر و پوچ می‌شمارد (کامو ۱۳۸۵، ۳۶).

11. Irving Singer

۱۲. برای همین به نظریه‌های آفاقی‌ای که تنها ارتباط با ارزش‌های آفاقی را برای معناداری کافی می‌دانند آفاقی محض و به نظریه‌هایی که علاوه بر ارتباط با ارزش‌های آفاقی نوعی نگاه مثبت را هم لازم می‌دانند آفاقی کامل می‌توان گفت (بیات ۱۳۹۰، ۹۸).

۱۳. این مثال اشاره به زندگی زنی دارد که ادعا شده با نگهداری ماهی خانگی احساس معناداری می‌کند.
 ۱۴. خوشبختی یا معنای زندگی همان احساس لذت یا احساس رضایت نیستند، بلکه محصول احساس لذت یا احساس رضایت‌اند که برخاسته از ارزش‌های متناسب با هر یک از آنهاست.

15. good in life
16. view from nowhere
17. competent judge
18. anti-meaning
19. Nomy Arpaly

۲۰. یکی از اشکالات ولف این است که در نقل قول از دیگران ارجاع نداده است و ارجاع به منابع اصلی را مشکل می‌کند. یکی از علل این مشکل این است که برخی آثار وی سخنرانی‌های او بوده است که در مقام تحریر هم به منابعشان ارجاع نداده‌اند. نقدهای آرپلی نیز از زمره مواردی است که با ایمیل یا شفاهی بین او و ولف رد و بدل شده و تنها منبع آن کتاب خود ولف است.